

ادبیات فرانسه

جان د. لاینز

ترجمه‌ی مریم دادخواه



نشر
فنجان

تهران
۱۳۹۹

فهرست

سیزده

پیش‌گفتار مترجم

- ۱ مقدمه: آشنایی با ادبیات فرانسه
- ۱ «ادبیات فرانسوی» چیست؟
- ۲ پروتاگونیزست به منزله‌ی نقطه‌ی آغاز
- ۱ قدیس، گرگینه، شوالیه و «شاعر نفرین‌شده»: شخصیت و
- ۵ سرسپردگی‌هایش در قرون وسطا
- ۶ زندگی قدیسان
- ۸ گرگینه: قهرمانی بی‌نام در منابع سلتی
- ۱۰ حماسه: سرود پهلوانی
- ۱۲ رمانس
- ۱۴ «من» شاعرانه
- ۲ آخرین رومی، «آدمخواران»، غول‌ها و قهرمانان زندگی
- ۱۹ مدرن: دوران باستان و نوزایی
- ۲۰ بوکاچوی فرانسوی
- ۲۲ مقاله، ژانر جدید
- ۲۶ غول‌های اسرارآمیز رابله

- ۲۸ غزل‌واره‌ی فرانسوی
- ۳۱ نمونه‌ای از مجموعه غزل‌واره‌ها: افسوس‌ها اثر دوپله
- ۳۳ ۳ جامعه و مقتضیات آن
- ۳۳ صلح ناپایدار و مدنیت جدید
- ۳۵ مولیر و کمدی شخصیت
- ۳۷ قهرمان‌های عظیم کورنی
- ۴۰ افول قهرمان
- ۴۵ رمان رسوم درباری
- ۴۹ ۴ طبیعت و امکان‌های آن
- ۴۹ مسئله‌ی «طبیعت»
- ۵۲ روشنگری و فلاسفه
- ۵۵ تعارض ظاهر اجتماعی و طبیعت درونی
- ۵۸ گیا، زیبا، «طبیعت»
- ۶۳ ۵ در بحبوحه‌ی انقلاب
- ۶۶ یک قطب بحث «طبیعت»
- ۶۸ از «قهرمانان» به مردان (و زنان) بزرگ
- ۷۰ ادبیات و عصر آن
- ۷۱ بازنگری در انقلاب
- ۷۷ ۶ گوژپشت، زن خانه‌دار و پرسه‌زن
- ۷۷ نوستالژی و تاریخ
- ۷۹ قهرمانان گروتسک
- ۸۲ زندگی شهرستانی
- ۸۴ تبعیدی‌های شهر
- ۹۳ ۷ از مارسل تارژ سیلوی
- ۹۳ جهان رمان پروست
- ۹۷ میراث مالارمه
- ۹۹ سوررئالیسم
- ۱۰۳ رمانی خلاقانه از راست‌گرایان

مقدمه: آشنایی با ادبیات فرانسه

میراث ادبیات در زبان فرانسه غنی، متنوع و از نظر گستره‌ی زمانی و مکانی وسیع است، و هم برای مخاطب فرانسوی‌زبان و هم برای مخاطب جهانی که از طریق ترجمه‌ها و اقتباس‌های سینمایی با آن آشنا شده، جذابیت دارد. اولین آثار برجسته‌ی این گنجینه در قرن یازدهم در شمال فرانسه نگاشته شدند و اکنون، در آغاز قرن بیست و یکم، ادبیات فرانسوی‌زبان نویسندگانی دارد که در نقاط مختلف جهان از جزایر کارائیب گرفته تا غرب آفریقا مشغول به کار هستند و آثارشان در کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌های فرانسه و دیگر کشورهای فرانسوی‌زبان موجود است. همچنین طی قرن‌های متمادی، زبان فرانسه زبان نخبگان اشرافی و روشنفکران سراسر اروپا بود.

«ادبیات فرانسوی» چیست؟

هم «ادبیات» و هم «فرانسوی» اصطلاح‌های مسئله‌سازی هستند. مرزهای «فرانسوی» بودن کجاست؟ به لحاظ تاریخی، سلطه‌ی زبان «فرانسوی» بین مردمی که درون مرزهای «فرانسه»ی امروزی زندگی می‌کنند عملاً در پایان قرن نوزدهم محقق شد، یعنی زمانی که آموزش همگانی، زبان

پاریس‌نشینان و نخبگان را برای گویشوران زبان‌هایی چون برتانی (در شبه‌جزیره‌ی بریتانی)، باسک (در کرانه‌ی جنوب غربی)، گونه‌های زبان اُکسیتان نظیر گسکون و پروونسال (در جنوب)، و آزاسی (در شمال شرق) به ارمغان آورد. علاوه بر آن، نویسندگان ممتاز زیادی هستند که به زبان فرانسه نوشته‌اند و همچنان می‌نویسند اما در محدوده‌ی کشور اروپایی «فرانسه» زندگی نمی‌کنند، هرچند بسیاری از آنان یا شهروند فرانسه هستند (نظیر ساکنان مارتینیک، گوئادولوپ، کالدونیای نو و غیره) یا ساکن مستعمره‌های سابق فرانسه مثل کیبک و سنگال. برخی نویسندگان مثل سمیوئل بکت نیز به رغم آن‌که زبان اول‌شان فرانسوی نیست، تصمیم گرفته‌اند که بخش قابل توجهی از آثار خود را به زبان فرانسه بنویسند. نویسندگان دیگری نیز هستند که در فرانسه به دنیا آمده‌اند و شهروند فرانسه هستند اما به «فرانسوی» نمی‌نویسند. برای نمونه، فردریک میسترال که مانند بکت برنده‌ی نوبل ادبیات است به زبان پروونسال می‌نوشت. در مورد «ادبیات» نیز باید گفت معنای کنونی این عبارت به قرن نوزدهم بازمی‌گردد، همان زمان که آنچه مدت‌ها «شعر» نامیده می‌شد با نوشته‌های دیگری از قبیل خاطره‌نویسی و مقاله‌نویسی ادغام شد و مبنای مطالعات ادبی در دانشگاه را فراهم آورد. به این ترتیب، می‌توان ادبیات را این‌گونه تعریف کرد (هرچند این تعریف را نمی‌توان خیلی جدی گرفت، اما خالی از لطف هم نیست): ادبیات چیزی است که بدون اجبار خوانده می‌شود، آنچه بدون هدف مشخص و دقیق مطالعه شود.

پروتاگونیست به منزله‌ی نقطه‌ی آغاز

برای شناسایی میزان شناخت‌مان از ادبیات فرانسه باید تاحدی متون برجسته‌ی این سنت در حال تکامل را بشناسیم و بدانیم این متون چطور به یکدیگر مرتبط می‌شوند و واکنش نشان می‌دهند. ورود به این سنت ممکن

قدیس، گرگینه، شوالیه و «شاعر نفرین شده»*: شخصیت و سرسپردگی هایش در قرون وسطا

پروتاگونیست‌های قرون وسطا جهان‌بینی دوران خود را به بهترین شکل بازتاب داده‌اند. در قرن یازدهم ادبیاتی به زبان بومی، یعنی زبان فرانسه‌ی قدیم، ظهور کرد که متفاوت از زبان لاتین بود. در آن زمان سرزمین فرانسه مرزهایی متفاوت داشت و اثری از نظام یا هویت ملی امروزی آن نبود. این سرزمین به لحاظ جغرافیایی و سیاسی بسیار نامتمرکز بود و اصلی‌ترین ویژگی‌اش، نظام اجتماعی منحصر به فردش بود (مفهوم «نامتمرکز بودن» خود نشانه‌ی نسبت دادن این فرض امروزی ما به دوران‌های گذشته است که فرانسه باید «مرکز» داشته باشد). در نظام فئودالی قدرت، هویت، مالکیت یا بهره‌برداری از زمین، و حتا گذار از یک دوره به دوره‌ی دیگر به فردی بستگی داشت که در آن زمان و مکان خاص در رأس قدرت بود. سرسپردگی‌ها عوض می‌شد و میزان قدرت و ثروت خانواده‌های برجسته بنا به مهارت و اقبال اعضای آن‌ها از نسلی به نسل دیگر تغییر می‌کرد. کلیسا به عنوان یک نهاد بین‌المللی

* پوئت مودی (poète maudits) به معنی «شاعر نفرین شده» در فرانسه‌ی قرن نوزدهم به شاعرانی اطلاق می‌شد که سبک زندگی‌شان خلاف عرف رایج جامعه بود. -م.

سازمان یافته در تاروپود این جامعه تنیده شده بود. این نهاد نوعی هویت کلان ایجاد کرده بود که مرزهای جنوبی و شرقی اروپا را تعیین می کرد. عجیب نیست که در این فضا آثار ادبی، که غالباً منظوم بودند، بیش از هر چیز بر سرسپردگی قهرمان ها تأکید می کردند که ارزش اصلی جامعه ی فئودالی بود.

زندگی قدیسان

اولین متن قابل توجه ادبیات فرانسه متنی است درباره ی تصمیم قهرمان آن برای انتخاب اربابی که سرسپرده اش شود. زندگی قدیس آلکسیوس (ح ۱۰۵۰) سرگذشت تنها پسر یک نجیب زاده ی ثروتمند در روم قرن پنجم است. این پسر در نوجوانی مجبور به ازدواج می شود، ولی شب عروسی به عروسیش می گوید: «در این زندگی هیچ عشق کاملی وجود ندارد»، و سپس فرار می کند و از طریق دریا به سوریه می رود. او هفده سال در گمنامی و با زهدی عارفانه آن جا زندگی می کند. زمانی که مردم او را می شناسند و تکریم می کنند، از محل زندگی اش می گریزد، اما وقتی سوار بر کشتی می شود، ناخواسته به روم باز گردانده می شود. پس از بازگشت، هفده سال دیگر را در هیئت یک درویش پارسا و گمنام زیر پله های خانه ی پدرش زندگی می کند. هویت او بعد از مرگش و از طریق زندگی نامه ای که در بستر مرگ نوشته بوده افشا می شود. البته زندگی قدیس آلکسیوس که ما اینک در اختیار داریم احتمالاً با سرگذشتی که خود آلکسیوس از دیدگاه اول شخص نوشته است تفاوت چشمگیری دارد. روایت زندگی بعد از مرگ آلکسیوس ادامه پیدا می کند تا سوگواری مادر، پدر و بیوه ی باکره اش را نشان دهد. این روایت حاکی از پیچیدگی خود پرورده ی قهرمانی مقدس و قدیس بودن است. مادر گریان آلکسیوس به پسر مرده اش می گوید: «آه پسر، چقدر از من بیزار بودی!». در این گفته ابهامی وجود دارد: آیا مادر می پندارد